

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال شانزدهم، شماره سی و دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

آیین‌های عیاری و جوانمردی در داستان سمک عیار*

علی زربینی (نویسنده مسئول)^۱

دکتر رضا سمیع‌زاده^۲

دکتر سید اسماعیل قافله‌باشی^۳

چکیده

سمک عیار قدیمی‌ترین نمونه باقی‌مانده از داستان‌پردازی فارسی است. اولین داستان بلند و طولانی منشور که امروزه در دست است و یکی از زیباترین و دلکش‌ترین داستان‌ها در زبان و ادبیات فارسی است که با نثری ساده، روان و زیبا نوشته شده است. از این کتاب دربارهٔ اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران در قرون ششم و هفتم اطلاعات زیادی به دست می‌توان آورد. از جمله این اطلاعات اجتماعی در مرحلهٔ اول وضع عیاران یا جوانمردان و رسوم مربوط به آنها در جامعهٔ آن روزگار و قبل از آن است. سمک عیار فقط داستانی عاشقانه نیست، بلکه می‌توان گفت که یک حماسه منشور است که متعلق به طبقات متوسط و پایین جامعه بوده و به گونه‌ای شفاهی نقل می‌شده تا آنکه مکتوب شده است. داستان‌های عامیانه، اصلی بسیار کهن در تاریخ زندگی یک قوم دارند. در این داستان، عیاران و جوانمردان به همه اصل‌های اخلاقی، انسانی، اجتماعی و مردمی معتقد و پایبندند. آیین‌ها، رسوم و اوصاف اخلاقی این طبقه در جای‌جای کتاب به تناسب سخن ذکر شده که در این پژوهش مهمترین آنها استخراج و بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: عیار، سمک عیار، جوانمردی، آیین‌های عیاری و جوانمردی

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۶/۰۲/۲۴

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۷/۰۴

aaazrrnn@gmail.com

نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول:

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

۱. مقدمه

جوانمردی یک خصلت خوب و ارزشمند انسانی و الهی و یک عنصر مطلوب و مؤثر دینی، اجتماعی و فرهنگی است که دارای نقش و جایگاه مقبول بوده، اهل آن در تلاش بودند ضمن آراسته‌شدن به فضایل و دوری از بدی‌ها، درسخت‌ترین شرایط و لحظات با بذل جان و مال خویش، به نیازمندان و مظلومان کمک کرده، برای آزادی و رفاه و امنیت و آرامش هموعان خود فداکاری نمایند. بخشی از منابع اصلی درباره جوانمردان و عیاران، قصه‌های بلند و حماسه‌های عامیانه‌ای است که نقلان برای مردم در کوچه و بازار نقل می‌کرده‌اند؛ چنان‌که در قرن یازدهم، عبدالنبی فخرالزمانی یک باب از چهار باب کتاب خود را درباره نقالی، که طرازالاکبار نام دارد به عیاری اختصاص داده‌است. (کدکنی، ۱۳۸۱: ۱۰۹). ظاهراً کهن‌ترین قصه به‌جای‌مانده از این دست آثار، داستان سمک عیار است. آنچه که از عیاران در این گونه قصه‌ها آمده‌است، اگرچه آمیخته به خیال‌پردازی و افسانه‌بافی نیز می‌باشد و راویان و کاتبان به فراخور زمان و به مناسبت موضوع مطالبی را از آنها تغییر داده و یا بر آنها افزوده‌اند، اما خالی از واقعیت نیست و می‌توان نکات مهمی از واقعیت‌های تاریخ اجتماعی ایران را راجع به عیاران یا جوانمردان و رسوم مربوط به آنها در جامعه آن روزگار و قبل از آن به دست آورد. وجوه اشتراک تمام این داستان‌ها برتری انکارناپذیر اصول اخلاقی است و از نظر محتوا این داستان‌ها ابزاری برای ترویج و تثبیت منش جوانمردانه در میان توده‌های عوام است (افشاری، ۱۳۸۴: ۲۳).

۱-۱. شرح و بیان مسئله

داستان سمک عیار مربوط به کدام سرزمین و ملیت می‌باشد؟ قبل از اسلام است یا بعد از اسلام؟ حماسی است یا عاشقانه؟ آیا عیاران در داستان سمک عیار آیین و اصول خاصی داشته‌اند؟ اصول یا آیین‌های جوانمردی و عیاری در این داستان چیست و آیا مبتنی بر اصول معنوی و انسانی است؟ به صورت منظم در داستان آمده یا خیر؟

۱ - ۲. پیشینه پژوهش

متن کامل سمک عیار به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری در پنج جلد طی سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۳ در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده و در جلد ششم با نام «شهر سمک» به شخصیت و ویژگی‌های سمک عیار را پرداخته شده‌است. ناتل خانلری در مجله سخن (۱۳۴۸، ش ۱۸ و ۱۹) به جایگاه اجتماعی و مهارت‌های عیاران پرداخته و برخی از اصول اخلاقی عیاران داستان سمک عیار را نقل کرده که البته در بیشتر موارد بدون ذکر صفحه و مجلد منبع بیان کرده‌است؛ همچنین در بعضی دیگر از کتب و پژوهش‌های جوانمردی و فتوت به برخی از آیین‌های عیاری داستان سمک عیار اشاراتی رفته‌است. از آنجا که آیین‌های عیاری در داستان سمک عیار به مناسبت موضوع و به تناوب در جای

داستان نقل شده است؛ بنابراین در این پژوهش همه آیین‌ها و اصول عیاری از پنج جلد داستان سمک عیار استخراج و بررسی گردیده است.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

سمک عیار گنجینه‌ای از آداب و رسوم و سرشار از فایده‌های اجتماعی، ادبی، تاریخی و فرهنگی می‌باشد. از آنجاکه به علت نثر قدیمی و طولانی بودن داستان سمک عیار و به دلایل فرهنگی، نسل جوان از گنجینه ادب فارسی و فرهنگ و ریشه‌های ملی و اجتماعی گذشته روزبه‌روز بیشتر فاصله می‌گیرند و آیین و منش‌های فتوت و جوانمردی رو به فراموشی است، شناسایی و شناساندن این آیین‌ها علاوه بر مأنوس ساختن جوانان ایران زمین با این گونه داستان‌ها، در تربیت و پرورش و تعلیم جوانان ایران، و راهنمایی آنها به سمت نیکی و آزادگی و تشویق آنان برای فایده رساندن به جامعه، می‌تواند بسیار مفید و مؤثر باشد و اثرهای تهاجم فرهنگی تمدن‌های دیگر را کم‌رنگ نماید.

۲. بحث و بررسی

۱-۲. عیاری

معنای لغوی عیار را در فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌ها به صورت‌های زیر می‌بینیم: «بسیار آمد و شد کننده»، «تیزخاطر» «تندرو»، «ذوفنون»، «دزد و سارق» «جوانمرد» و «کسی که عمل او حيله بازی و مکاری است»؛ «عیار» در زبان عربی به معنی چالاک، تندرو و بسیار رفت و آمد کننده است (دهخدا: ۱۳۵۵، ذیل واژه). گفتنی است که در ترجمه فارسی کهن قرآن مجید موسوم به قرآن قدس نیز واژه «یار» به صورت «ایار» نوشته شده. همچنان که «یاد» نیز به صورت «ایاد» به کار رفته است، نظیر ایار پهلوی (پارسفر)، ایاران سوراخ (اصحاب الکهف) و ایاران دست راست (اصحاب الیمین). (رواقی، ۱۳۶۴: ۳۳، ۱۸۵، ۳۶۱). کهن‌ترین گروه جوانمردان که تاکنون در تاریخ ایران شناخته شده‌اند، عیاراند. آنان در کوه و بیابان‌ها راهداری می‌کردند و از توانمندان و سرمایه‌داران می‌گرفتند و به درماندگان و فقیران می‌بخشیدند (دهستانی/۲، ۱۳۶۰: ۷۸۱ - ۷۸۶) و برداشت معنایی منفی از عیار به نام «دزد»، «طرار» و «رهزن» می‌تواند از همین امر باشد و شاید در توجیه آن بتوان گفت: «چنین نسبت‌هایی از سوی مخالفان و دشمنان نهاد اجتماعی عیاران بدان‌ها داده می‌شده است» (حسام پور، ۱۳۸۴: ۵۶). شواهد امر بر این دلالت می‌کند که آیین عیاری، پیش از اسلام نیز در ایران رواج داشته است. از جمله در زند و نندیداد گروهی از مخالفان نظام، معرفی شده‌اند که دزدیدن از توانگران و بخشیدن به درویشان را کرفه (کار نیک و ثواب) می‌دانسته‌اند (شکی، ۱۳۷۲: ۲۹). عیاران ملزم بودند که یار و مددکار یکدیگر باشند و عیار به صورت ایار و به معنی یار با اصل یاریگری آنان تطابق دارد. این اصل شبیه

به اصل یاریگری و پای‌بندی به مهر و دوستی در «آیین مهر» یا میترائیسم است. به احتمال زیاد قدمت آیین عیاری به عهد اشکانیان و به رواج آیین مهر در آن دوران بازمی‌گردد (بهار، ۱۳۷۴: ۱۶۴).

عیاران بیشتر به شرق ایران مربوط می‌شده‌اند. از قابوس‌نامه درمی‌یابیم که در قهستان در جنوب خراسان که شامل سیستان هم می‌شده، یک سازمان مهم و گسترده عیاری وجود داشته (عنصرالمعالی، ۱۳۸۳: ۲۴۳ - ۲۴۷). برخی از محققان معتقدند که مهمترین زمان نهضت جوانمردی و عیاران از قرن سوم تا ششم هجری بوده‌است، ولی فعالیت‌های آنان را می‌توان به صورت پراکنده قبل از این تاریخ و بعد از آن مشاهده کرد (ریاض، ۱۳۸۲: ۷۵).

۲-۱-۱. داستان سمک عیار

داستان سمک عیار درباره سرگذشت خورشیدشاه، فرزند مرزبان‌شاه، سلطان شهر حلب است که دلباخته مه‌پری، دختر فعفرورشاه، شاه چین شده، روانه سرزمین دلدار می‌شود. سمک عیار و دوستانش، کمر خدمت خورشید شاه بر میان می‌بندند و همه‌جا، تا پایان زندگی او، یاریش می‌کنند (الارجانی، ج ۱: ۱ - ۹) قهرمان اصلی داستان، سمک است که در آغاز کار یکی از جمله چاکران و شاگردان سرهنگ جوانمرد یعنی شغال پیل‌زور، به شمار می‌رود. سمک در جایی از داستان خود را این‌گونه معرفی می‌کند: «مرا سمک عیار خوانند و سمک ماهی باشد که در قعر دریا بود. من همچون ماهی غواصی کردن در هر کاری چنان بروم که ماهی در آب» (الارجانی/۴، ۱۳۵۳: ۲۴۱). سمک را در این داستان می‌توان نمونه کامل ادبیات جوانمردی دانست. این پهلوان داستان علاوه بر صفات و شرایطی که لازمه عیاری است، خصلت‌ها و فنونی مانند دبیری، زبان‌دانی، کاردزدن، نقب زدن یا نقب بریدن، تغییر قیافه، کمندانداختن، مهارت در پزشکی و ... را نیز دارا بود. آنچه از تمام این داستان باقی مانده، مجموعه‌ای از شرح قهرمانی‌ها، دل‌آوری‌ها و عیاری‌هایی است که سایه خود را بر سر جای‌جای کتاب گسترانده‌اند. در داستان سمک عیار تمام عیاران و جوانمردان چه زنان باشد و چه مردان، به همه اصل‌های اخلاقی و انسانی و اجتماعی و مردمی معتقد و پایبندند. برخی از محققان از نظر نوع ادبی (ژانر) داستان را در زمره «رمانس» دانسته‌اند (مقدادی، ۱۳۷۸: ۲۶۰) و در گروه آثار منشور غنایی از نوع بلند و طولانی جای داده‌اند (رزمجو، ۱۳۷۲: ۱۶۴)، اما سمک عیار فقط داستانی عاشقانه نیست؛ درواقع سمک عیار یک حماسه منشور است متعلق به طبقات متوسط و پایین جامعه که هیچ‌گاه به حساب نمی‌آمدند و متکی است بر سنت‌های اساطیری - حماسی کهن. این‌گونه داستان‌های عامیانه، اصلی بسیار کهن در تاریخ زندگی یک قوم دارند. (خانلری، ۱۳۶۴: ۵؛ ر.ک: حسن‌آبادی، ۱۳۸۶: ۴۶ - ۵۲). بورا در کتاب خود حماسه‌ها را از نگاه ساخت

جامعه و شیوه زندگی مردم به سه بخش تقسیم می‌کند: ۱) شکل بدوی ویژه اقوام گله‌دار یا چادرنشین و کوچ‌زیستی. ۲) شکل توده‌ای (پرولتاریایی) ویژه طبقه برخوردار از فرهنگ بالا. ۳) شکل آریستوکراتی، ویژه دربار و شهرهای مرکز حکومت و فرهنگ. بر همین اساس دکتر خالقی مطلق داستان سمک عیار را از نوع حماسه‌های توده‌ای یا پرولتاریایی می‌داند (خالقی مطلق: ۱۳۸۶: ۱۵۱-۱۵۶).

نام مؤلف در متن کتاب در چندین جای فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی ذکر شده و راوی قصه صدقه بن ابی القاسم معرفی شده است (الارجانی/۴، ۱۳۵۳: ۴). زمان تألیف اصل قصه و جمع و تدوین این روایت هیچ‌یک معلوم نیست. با این همه سال ۵۸۵ ه.ق را سال تألیف کتاب دانسته‌اند (صفا/۲، ۱۳۸۵: ۹۹۰). شیوه انشای کتاب و مختصات صرفی و نحوی و قرائن دیگر نشان می‌دهد که در هر حال زمان تألیف از اواخر قرن هشتم هجری جدیدتر نیست. (خانلری، ۱۳۶۴: ۱۰) برخی از داستان‌های مکتوب مانند سمک عیار با ویژگی‌هایی که دارد، گواه است که روایاتی به صورت شفاهی بوده و سپس با زیورکتابت جاودانه شده است. شاید بتوان ادعا کرد که قصه‌پردازی و توجه به آن، همزادانسان‌ها و به عمر زندگی اجتماعی است.

گرچه این داستان در دوره اسلامی (سده ششم) مکتوب گردیده، اما بر اساس شواهد، اکثر محققان معتقدند که اصل این داستان مربوط به قبل از اسلام است و به احتمال قوی، مربوط به دوره اشکانیان است (آیین جوانمردی، ۱۳۶۳: ۱۹۴). قراین متعدد ثابت می‌کند که اصل این روایت متعلق به شرق ایران، یعنی خراسان بزرگ بوده است و در ادامه همان سنت حماسی و به دست همان گروه از قصه‌پردازان، روایتگران و داستان‌گزاران شرقی پدید آمده است (صفا/۲، ۱۳۸۵، ۹۹۰؛ ر. ک: الارجانی/۴، ۱۳۵۳: ۶ و ۷). نام قهرمان داستان، سمک است و نام راوی آن صدقه بن ابی القاسم. ما از طریق تاریخ سیستان می‌دانیم که در آن ناحیه، کمی پیش از این، دو فرقه به نام‌های سمکی و صدقی وجود داشته و هر کدام طرفدار یکی از دو نواده عمرو لیث بوده‌اند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۷۵ و ۲۷۶).

۲-۱-۲. آیین‌ها، شرایط و صفات عیاری در داستان سمک عیار

در این بخش، مهم‌ترین آیین‌های عیاری به دست آمده از جای جای کتاب سمک عیار را بیان می‌کنیم.

۲-۱-۲-۱. راستگویی

عیاران راستگویی را جزء جدانشدنی جوانمردی می‌دانند؛ حتی اگر این راستگویی به زیان جوانمرد بیانجامد و او را در مهلکه قرار دهد. «جوانمردان دروغ نگویند، اگر سر ایشان در آن کار برود» (الارجانی/۴، ۱۳۴۷: ۷۹). «دروغ گفتن شرط جوانمردان نیست.» (همان/۱: ۵۳۷). (سمک) گفت... و ما سخن آلا راست نتوانیم گفتن که نام ما به جوانمردی

رفته است «(همان/ ۱: ۶۳ و ۶۴). در جایی دیگر مرد دروغگوی را از زن نابکار بدتر می‌دانند: «گفت... بیش از این دروغ مگوی، که مرد دروغگوی بتر از زن نابکار باشد» (همان/ ۵: ۳۱۷).

۲-۲-۱-۲. سوگند خوردن

عیاردر میان جوانمردان باید سوگند بخورد که خیانت نکند و یک‌دل باشد. با دوست ایشان دوست و با دشمن ایشان دشمن باشد و غدر نکند. مایه اصلی سوگند بیش از همه «یزدان‌دادار» است. به طور خلاصه موارد سوگند آنها عبارتند از: یزدان‌دادار، یزدان‌دادار کردگار، یزدان‌دادار پروردگار آمرزگار، اصل پاکان و نیکان، جان پاکان و نیکان، جان پاکان و راستان، روان پاکان، نان و نمک مردان: محبت جوانمردان، قلدح مردان، نور و نار و مهر، مهر و هفت اختر، زند و پازند. حق نمک مردان. «سمک عیار گفت ای آتشک،... سوگند خور که یار من باشی و هرچه بگویم بکنی، و راز من نگاه داری، و با کسی نگوئی و خیانت نیندیشی و نفرمایی و از قول من بیرون نیایی...» (همان/ ۱: ۱۶۴) «شیر چنگال سوگند خورد به یزدان‌دادار و به نور و نار و زند و پازند که عهد نشکند و غدر نکند و خیانت نیندیشد» (همان/ ۲: ۶۱۱). «... شروان بشن سوگند خورد به یزدان‌دادار کردگار و به نار و نور و مهر و به نان و نمک جوانمردان، که آنچه گفتم راست گفتم و دروغ نگفتم و مکرری و حیلتی نمی‌سازم و دل با زبان راست دارم. . .» (همان/ ۴: ۲۹۵). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در سوگندهای عیاران در این داستان هیچ نشانی از مسلمانی نیست. این خود دلیلی است بر آنکه آیین عیاری ریشه‌های کهن‌تری دارد و به ایران پیش از اسلام می‌رسد.

۲-۲-۱-۳. رازداری

جایگاه رازداری و رازپوشیدن در نزد جوانمردان آنقدر بالاست که اگر بخواهند فقط دو آیین از آیین‌های جوانمردی را برشمارند، یکی نان دادن است و دیگری رازپوشیدن. «حد جوانمردی از حد فزون است: اما آنچه فزونتر است هفتاد و دو طرف دارد و از آن دو را اختیار کرده‌اند: یکی نان دادن و دوم رازپوشیدن» (همان/ ۱: ۴۴). «... و هرگز راز کسی با کسی نگویم و سر او را آشکار نکنم. مردی و جوانمردی این را دانم» (همان/ ۱: ۴۸). «... سمک گفت: ای آزادمرد، اگر مردی و جوانمردی داری و راز من نگاه توانی داشتن، با تو بگویم که من کیم» (همان/ ۵: ۶۰۵).

۲-۲-۱-۴. امانت‌داری

امانت‌داری نیز یکی از اصول پراهمیت جوانمردی است؛ در حد کمال داشتن امانت‌داری، جان دادن و امانت ندادن از ویژگیهای آنها بوده‌است: «از جوانمردی امانت‌داری به کمال دارم» (همان/ ۱: ۴۷ و ۴۸). «شاهزاده... گفت:... سر جوانمردی امانت

داشتن است» (همان/۲: ۹۸). «سمک به پای برخاست. گفت: ای جوانمردان به امانت‌داری چگونه‌اید؟ سیاه‌چشم گفت: جان بدهیم و امانت از دست ندهیم» (همان/۴: ۷۵).

۲-۵. فداکاری

طریقت عیاری، به دنبال رهروانی است که آماده فداکاری و جان‌نثاری، در یاری کارافتادگان و پناه‌جویان باشند. روح‌افزا می‌گوید: «اگر کسی را کاری افتد و به من حاجت آرد. من جان پیش او سپر کنم و منت بر جان دارد و بدو یار باشم» (همان/۱: ۴۸). «...اگر کسی در زینهار من آید، به جان از دست ندهم تا جان باشد» (همان/۱: ۴۸). «سمک عیار گفت: در جوانمردی روا نیست که قومی را در بلا رها کنیم و خود بیرون رویم. چون ایشان برای ما جان فدا کرده‌اند، تا جان داریم با ایشان خواهیم بودن...» (همان/۱: ۱۰۹). «روح‌افزا...گفت: جوانمردی در شأن فرخ‌روز آمده است که جان خو را پیشکش جان خورشیدشاه کرده است» (همان/۱: ۴۸). «شغال گفت: جوانمردان ازین بسیار کارها کنند و رنج‌ها کشند و جان فدای مردم دارند...» (همان/۱: ۶۴)

۲-۱-۶. ایمان و توکل به خداوند

ایمان و توکل نیز یکی از صفات عیاری و عقاید عیاران بوده‌است. سمک در هیچ موردی یزدان را از یاد نمی‌برد. در سختی‌ها از او یاری می‌جوید، در همه کار خدا را حاضر و ناظر می‌بیند، می‌گوید: «... یزدان خود مرا بدان نیکو می‌دارد که هرگز به رضای شیطان کاری نکرده‌ام و نکنم» (همان/۳: ۱۲۹). «(سمک) روی بر خاک نهاد و به زاری یزدان را بخواند. گفت: خداوندا ترا می‌خوانم و از تو یاری می‌خواهم...» (همان/۵: ۵۸۴). «عالم‌افروز گفت: مرا یزدان توفیق داد. به جلدی من نبود» (همان/۵: ۵۹۲).

۲-۱-۷. شادی خوردن

نخستین قدم برای درآمدن در سلک عیاران «شادی خوردن» است. این کار معادل است با پیمان بستن و سرسپردن و حلقه ارادت در گوش کردن. عیار نو باید از جای برخیزد و قدح شراب را بردارد و بالای سر خود ببرد و نام استاد را بگوید و آنگاه قدح را یکباره بنوشد. «... قایم برخاست و قدحی شراب در دست گرفت و گفت: این شادی آن مردی که نام وی به جوانمردی در عالم رفته است و نام او سمک عیار است. این بگفت و شراب بازخورد» (همان/۲: ۱۸۴). کسانی که هم‌شان هستند «شادی رفیقی» و «شادی برادری» یکدیگر می‌خورند و این به منزله نوکردن عهد و پیمان یا تأیید آن است. شادی خوردن گاهی در غیاب کسی انجام می‌گیرد و آن در حکم تعهد اخلاقی برای خدمت اوست. «سمک برخاست و شادی برادری الحان بازخورد... الحان گفت ای پهلوان، دوستی نه در حضور باشد، آن بهتر بود که در غیبت» (همان/۲: ۳۷۰). گاهی «شادی خوردن» نشانه نهایت اکرام است از جانب بزرگتری نسبت به کسی که خدمت مهمی انجام داده است. «خورشید

شاه شراب می‌خورد. برپای‌خاست و شادی سمک بازخورد، از بهر آن کار که کرده بود» (همان/۲: ۱۴۶). در جایهای دیگر کلمه «شادی‌خورده» به معنی شاگرد و خدمتگزار و فدایی است. «منم جنگجوی قصاب، بنده خورشیدشاه و شادی‌خورده سمک عیار» (همان/۲: ۲۳۴). «زینهار تا این سخن نگویید که از مردان مرد زیادت پنج هزار مرد شادی خورده او (قایم پهلوان) در این شهرست، همه جنگی، هر یکی با ده مرد درآویزد» (همان/۲: ۱۸۶). در جای دیگری از کتاب شادی‌خوردگان عنوان «رفیق» دارند: «همه رفیقان سمک بودند که به نادیده شادی او خورده بودند» (همان/۲: ۱۰۷).

۲-۱-۸. پاکدامنی و عفت و نگاهداشت چشم

از جمله شرایط جوانمردی عفت است. طریق عیاری، بی‌عفتی را بر نمی‌تابد؛ به همین دلیل جوانمرد، به معنای تمام کلمه، موصوف گشتن به این صفت ناستوده اخلاقی را موجب ننگ می‌داند. «(سمک) گفت: «من در میان زنان نرفتم، که شرط نبودی و در همه جهان نام من به جوانمردی رفته است که به چشم خطا در زن و دختر هیچ آفریده نگاه نکردم» (همان/۵: ۲۹۹). هیچ‌یک از عیاران و جوانمردان تا آداب زناشویی انجام نگیرد حتی با دلبر و نامزد خود نمی‌پیوندند. هنگامی که سمک به آتشک در مورد معشوق او، دلارام، هشدار می‌دهد، می‌خوانیم: «نباید که به خطا دست در وی زنی که نیک نیاید و در جوانمردی زشت باشد» (همان/۱: ۲۲۶). آنجا که خورشیدشاه داروی بیهوشی در شراب معشوقه خود، مه‌پری، ریخته است می‌خوانیم: «شاهزاده برخاست و خواست... کام خود را گرفته، برود. باز عنان خود را کشیده داشت؛ سپس مه پری درمی‌یابد که خورشیدشاه در جامه دختران به مطربی نزد او بوده و او را بیهوش کرده است با خود می‌گوید: «جوانمردی کار فرمود که من تن‌ها در پیش او افتاده بودم و در من نگاه نکرد» (همان/۱: ۶۶). «... مطبخی گفت: ای عالم‌افروز... آن روز مباد که من به چشم خطا در عیال تو نگاه کنم که این نظری بر خطا بود. اگر جان من به حلق رسیده بودی و گفتندی او را به زنی کن تا جان تو بماند، جان من برفتی و این کار برنیامدی که نام تو بر وی افتاده است. هیچ آفریده او را نتواند بردن. من این ناجوانمردی نکنم... همه آرزوی شهوت از این دختر از دل من برخاست و هوس و عشق وی از جان من بیرون شد و او را خواهری می‌دانم بل که به جای مادر خود می‌شناسم» (همان/۵: ۶۳-۶۱۴). زنان نیز باید با ستر و پاک دامن و پرهیزگار باشند. «روزافزون گفت: زن باید که با ستر بود و پاک دامن و پرهیزگار، چه در میان صد هزارمرد و چه در پس پرده...» (همان/۱: ۵۲۹). «چهار چیز است که از آن نام نیکوست: اول سخاوت، دوم مستوری، سیوم دروغ ناگفتن، چهارم حق هرکس بشناختن» (همان/۱: ۲۲۳ و ۲۲۴).

۲-۱-۲-۹. خواهرخواندگی و برادرخواندگی

برادرخواندگی و خواهرخواندگی نیز در میان عیاران و جوانمردان از خود آداب و قوانین بخصوص دارد. یکی از این آداب، دست دادن با یکدیگر است و دیگر گواه گرفتن؛ و پس از آن غذا خوردن و دست در نان و نمک یکدیگر زدن است. از آنجا که رعایت عفت و پاکدامنی از شرایط و صفات برازنده عیاری است، هرگاه یکی از عیاران با دختری یا زنی روبرو می شود که باید با او همراه و همکار باشد، نخست آداب برادرخواندگی و خواهرخواندگی را انجام می دهد و این مراسم گذشته از تعهد صمیمیت و خدمتگزاری، موجب «محرمیت» است. در نزد جوانمردان، هرگاه دو شخص با هم دست برادری داده باشند و یکی از آنها، زنی را خواهر گفته باشد، در آن صورت آن زن به آن مرد و دیگران نیز برادر و خواهر خوانده می شود. در داستان می خوانیم: سمک رفته است تا مه پری دختر (فغفور شاه) را که زندانی است نجات دهد؛ می گوید: «ای دختر، به گواهی یزدان مرا به برادری قبول کردی؟ دختر گفت: کردم. سمک عیار گفت: «من ترا به خواهری قبول کردم. پس دست مه پری بگرفت و بالای بام برآمد» (همان/۱: ۷۴). چون سمک می خواهد با دختر شاه شمشاخ آیین خواهر و برادری انجام بدهد به او می گوید: «ای دختر، دست به من ده. دختر دست به وی داد. گفت به گواهی یزدان و به حضور مادر و پدرت و دایه که این جایگه حاضرند مرا به برادری قبول کردی؟ دختر گفت: کردم، بدین جهان و بدان جهان. عالم افروز گفت: من ترا به خواهری پذیرفتم. شاه آن حال بدید. از وی پسندید» (همان/۲: ۵۷۰).

۲-۱-۲-۱۰. نان دادن

این عبارت به معنای غذا دادن است. در جایی از این کتاب یکه و تنها، با عنوان «سر همه جوانمردیها» معرفی می گردد. در جایی دیگر دوشادوش رازپوشی معرفی آیینی می شود که گزیده هفتاد و دو طرف جوانمردی است: عالم افروز گفت: نشان جوانمردی این است که سر همه جوانمردیها نان دادن است، از بهر آنکه هزار بدی با کسی بکنی و او را نان بدهی، آن بدی پوشیده دارد» (همان/۵: ۴۳۳). «شغال گفت: حد جوانمردی از حد فزونست؛ اما آنچه فزونتر است، هفتاد و دو طرف دارد و از آن دو را اختیار کرده اند: یکی نان دادن و دوم رازپوشیدن» (همان/۱: ۴۴). اهمیت نان دادن در طریقت جوانمردی تا اندازه ای است که طعام را بر کلام پیشی می دهد: «آن خاتون پیش او طعام آورد، گفت: ای جوانمرد! بفرما که در طریق جوانمردان، طعام مقدم بر کلام است» (همان/۳: ۴۱).

۲-۱-۲-۱۱. وفای به عهد

از وفاداری نیز به عنوان سر جوانمردی یاد می شود. سمن رخ می گوید: «سر جوانمردی وفا نگاه داشتن است» (همان/۵: ۶۰۸). «شیرچنگال سوگند خورد به یزدان دادار و به نور و

نار و زند و پازند که عهد نشکنند» (همان/۲: ۶۱۱). «ماهانه گفت ای ملکه، چون سمک مرا می‌آورد با من عهد کرد که چون به لشکرگاه روم ترا پیش پدر فرستم،... اگر چه مردان دروغ نگویند؛ خاصه جوانمردی چون سمک وعده بر خلاف نکند» (همان/۱: ۶۲۷).

۲-۱-۲. نگاهداشت زبان، کم‌گویی، نرم‌گویی، نکته‌گویی و حاضر جواب بودن
عیار باید بداند چه موقع و چگونه زبان نگاه دارد. عیار و جوانمرد بودن کم‌گویی و نرم‌گویی و سخن بسیار نگفتن را می‌طلبد. عیار باید بتواند سخنان ارزشمند گوید و در مقابل همه کس در جواب دادن درنماند. «عیار باید زبان نگاه دارد و کم گوید و سخن نرم گوید و نکته‌گوی باشد و حاضر جواب» (همان/۱: ۵۲۶). «... قایم گفت ای حلیون، مردان سخن بسیار نگویند» (همان/۲: ۲۰۵).

۲-۱-۳. عیب‌پوشی

جوانمرد می‌باید معایب دیگران را بپوشاند و آشکار نگرداند. [عیار باید]..... دیده نادیده کند و عیب کسان نگوید (همان/۱: ۵۲۶).

۲-۱-۴. آشنایی با انواع تدابیر و موفق شدن در کارها

از منظر عیاران، جوانمرد باید کاردان و زیرک باشد تا بتواند در مقابل هرکاری راه و چاره‌ای بیابد. [عیار باید]... در حیلست استاد بود و بسیار چاره‌یافته (همان/۱: ۵۲۶). «پهلوان گفت ای شاه من مرد وی نیستم که اول هرکار به دانستن است و حریف را به شناختن» (همان/۲: ۷۶). عیار نباید در کاری اظهار عجز و ناتوانی کند بلکه باید بتواند از عهده هرکاری که به او محول می‌شود برآید. [عیار باید]... در میدان‌داری عاجز نبود و اگر وقتی کاری افتد درنماند (همان/۱: ۵۲۶). «... بدانید که میدان‌داری چگونه می‌باید کرد و مبارزان چون باشند؟» (همان/۱: ۲۳۴) «...خورجان گفت ای پهلوان قایم، دستوری ده تا بروم و سر شهران و زیر بیاورم تا بعد از این قصد کار مردان نکند. برپای خاست. سمک در وی نگاه کرد. با خود گفت مردانه است؛ اما مرد این کار نیست؛ که شب‌روی دیگر است و روز میدان‌داری دیگر است...» (همان/۲: ۱۹۲). «اصل مردی حریف شناختن است، جان خود به هرزه بر باد نشاید دادن» (همان/۴: ۱۲۱). «...رویین پهلوان، اسب در میدان جهانید. کاوه چون بدید رویین آمد. بهراسید که نه مرد وی بود. بازگشت. پیش خورشیدشاه آمد. خدمت کرد. گفت: ای شاه، اصل مردی حریف شناختن است. مرد وی نیستم» (همان/۴: ۲۹۹).

۲-۱-۵. شب‌رو بودن

هنگام هنرنمایی عیاران بیشتر شب است و به این سبب گاهی عیاران را «شبروان» می‌خوانند و عیار باید بتواند در شب اعمال عیاری را به‌جای آورد. سمک عیار گفت: «ای

پهلوان، . . . مردم عیارپیشه باید که عیاری دانند و جوانمرد باشند و به شب‌روی دست دارند (همان/۱: ۵۲۶). حافظ در ابیات ذیل به شب‌روی عیاران اشاره دارد:

تکیه بر اختر شب دزد مکن که این عیار تخت طاووس ببرد و کمر کیخسرو
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم گفتا که شیرو است او از راه دیگر آید
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۳۱ و ۳۰۲)

۲-۱-۱۶. باورداشتن عیاری زنان

زنان نیز، در صورت انجام اعمال جوانمردانه، نام عیار می‌یابند؛ سمک درباره روزافزون می‌گوید: «ای بزرگوارشاه، این شخص اگرچه دختر است در باب مردی تمام است؛ چنان که دو نوبت مرا از هلاکت برهانید» (همان/۱: ۴۶۰). «جوانمردی از آن جوانمردان است و اگر زنی جوانمردی می‌کند، مرد آن است» (همان/۱: ۴۷).

۲-۱-۱۷. احترام به استاد و خدمت پدران و پیران کردن

سردسته جوانمردان استاد خوانده می‌شود. احترام به استاد و پیش‌کسوت، در جای‌جای کتاب احساس می‌شود؛ از احترام سمک، روزافزون و دیگران نسبت به شغال پیل‌زور گرفته تا رفتار شاگردانه روزافزون و سایرین نسبت به سمک. «... شغال پیل‌زور را گفتند: ای استاد! کمند برانداز که مار پیش تو زهره نباشد کاری کردن» (همان/۲: ۵۲۲). خطاب سمک به شغال پیل‌زور همه جا عبارت «ای استاد» است. «سمک گفت: ای استاد، شاهزاده را نومید مگردان» (همان/۱: ۴۵). «... سمک گفت خطاب به شغال پیل‌زور می‌گوید «ای استاد، این اندیشه در دل میاور. اگر صد سال برآید من شاگرد توام. اگر هزار کار از این بهتر بکنم اما شاگردی‌ام نیک. نام تو روشن می‌دارم» (همان/۲: ۲۱۷). «غاطوش بایستاد و گفت: پهلوان غور سوار گردد که بر ماست خدمت پیران کردن که هر که حرمت پیران ندارد به درجه پیران نرسد» (همان/۲: ۲۸). «عالم‌افروز را گمان بود که پهلوان دره است. نان می‌خوردند که ناگاه مردی پیر دید نورانی، که بیامد. همگنان برپای خاستند. اگرچه ترک ادب بود از سر نان خوردن برخاستن، از بهر حرمت پیروان روا داشته‌اند، که یزدان پیران را حرمت داشت می‌فرماید...» (همان/۵: ۴۳۴). «اگرچه خدمت هیچ پادشاه نکرده بود، در آن حال خدمت قابوس از بهر آن کرد که او را پدرزن بود، به جای پدر؛ و خدمت پدران کردن واجب است...» (همان/۵: ۴۲۵).

۲-۱-۱۸. گرفتن مال دشمنان و ثروتمندان و ناستوده نبودن آن

یکی از آیین‌های عیاران در داستان این است که دزدیدن و گرفتن مال دشمنان و ثروتمندان و بخشیدن آن به نیازمندان ناستوده نیست. (سمک) با خود گفت: «جایگاه یافتم، آنجا مال فراوان به دست آید و همه از آن دشمن است، مهران و زیر حرام‌زاده سگ. سمک پیرامون دکان برآمد جایگاهی به دست آورد و نقم در دکان برید و دررفت و ده

بدره زر برگرفت» (همان/۱: ۸۷). «پس (سمک و دوستانش) بیامدند و بند از بندیان برداشتند و در قلعه آنچه بود از زر و جواهر در جوال‌ها کردند» (همان/۱: ۴۸۷).

۲-۱-۱۹. گشاده‌بودن در سرای جوانمردان

در شهرها خان‌های به نام سرای جوانمردان وجود داشته‌است؛ که محل پذیرایی غریبه‌ها بوده و نیز عیاران در آن گرد هم می‌آمده‌اند و به حل و فصل اموری مانند کارهای مربوط به غریبان و کارافتادگان می‌پرداختند. هنگامی که فرخ‌روز، فرزند خورشیدشاه، گرفتار حیلۀ قاطوس می‌شود، از آهن کمان چنین می‌شود:

گفت: «ای شاه! اگر چنین خواهد بود پناه به سرای جوانمردان بریم تا خلق بر ما گرد آیند.» (خورشید شاه) گفت: «سر جوانمردان را بگوی که غریبی آمده و می‌خواهد درآید، اگر اجازت باشد.» ایشان گفتند که در جوانمردان گشاده باشد. شاهزاده گفت چنین است؛ اما بی‌اجازت در آمدن در خانه جوانمردان ناجوانمردیست. (همان/۱: ۴۳ و ۴۴)

۲-۱-۲۰. بی‌زر نبودن مرد

عیاران برای پیاده کردن نقشه‌ها و اعمال لطایف‌الحیل، و جود زر را ضروری می‌دانند. زر برای آنها «یار غمخوار» و «زبان بند همه غمازان و مفسدان است.» «آتشک گفت: از آن روز باز که تو گفتی که مرد نباید که بی‌زر باشد؛ من هرگز بی‌زر نبوده‌ام» (همان/۱: ۳۰۶). سمک بخندید، گفت: ... زر زبان بند همه غمازان و مفسدان است. اگر نه زر بودی، کسی در میان چندین دشمن چگونه توانستی آمدن؟ (همان/۱: ۵۹۶). این امر، مورد تأیید نویسنده کتاب نیز قرار می‌گیرد؛ آن هنگام که او می‌گوید: (سمک) بدره زر برگرفت که بی‌زر کار مردم برنیاید (همان/۱: ۶۱۱).

۲-۱-۲۱. نام مردان در سر تیغ مردان

در داستان سمک عیار، نام عیاران از طریق جنگیدن و شمشیر زدن آنها مشخص می‌شده است. «...روئین گفت بگوی تا نام تو چیست و نسب از که داری و ترا چه خوانند؟ نیکی جهش گفت: نام مردان در سر تیغ مردان باشد. هم اکنون تیغ من نام من ترا بگوید.» (همان/۴: ۲۰۲) «...سیاه‌ابر گفت ای فرخ‌روز، نام مردان بر سر تیغ مردان باشد، اما چون نام من پرسیدی سیاه‌ابر است، از بیابان خورجان» (همان/۱: ۶۰۴). «خورشیدشاه گفت ای نادان، ...اکنون اگر تو به جنگ آمده‌ای با نام و نسب من چه کار داری؟ نام مردان در سر تیغ مردان باشد» (همان/۲: ۵۹). «...شاف پیش وی آمد. گفت: ای جوان، تو کیستی؟ فرخ‌روز گفت: نام مردان در سر تیغ مردان باشد. منم فرخ‌روز» (همان/۴: ۱۴۷).

۲-۱-۲۲. در حد توان سخن گفتن و کارها کردن و آنکه گفتن

عیاران بر این باور بوده‌اند که، به عمل کار برآید و به سخندانی نیست. «روزافزون گفت ای پهلوان، چه بود اگر فرمایید که امشب بروم و انگشتی و کمر ارمنشاه بیاورم. سمک

بانگ بر وی زد و گفت نشاید که در میان عیاران دعوی کنی. کارها باید کردن و انگه گفتن» (همان/۱: ۴۶۳). یکی دیگر از اصول عیاری در داستان سمک عیار در حد توان سخن گفتن مرد است. «...شغال گفت: مردی آن است که سخن راست گویند و سخنی بگویند که بتوانند. سمک گفت سخنی هست، الا دستوری باید» (همان/۱: ۴۵)؛ همچنین معتقد بودند که جایگاه و ارزش مردان در میدان پدیدار می شود: «چون فرخروز به میدان آمد... و بانگ بر آسمان نگر زد تا خویشتن نگاه می دارد که غلبه و آشوب در بارگاه به کار نیاید. جایگاه مردان این است که در میدان تیغ برکشند» (همان/۳: ۱۴۶). «...چگل ماه گفت سخن دراز گفتن کار قصه خوانان باشد. میدان جایگاه مردان است که جواب خصم با زبان تیغ بازدهند...» (همان/۳: ۱۴۹).

۲-۱-۲. عیاری به بددلی نتوان کردن

در داستان سمک عیار، جوانمردان معتقدند که عیار باید دل و جرئت داشته باشد و با اطمینان قدم در راه گذارد. «...سمک گفت غم نشاید خوردند. عیاری به بددلی نتوان کردن. اگر مرا اجل مانده است خلق جهان هیچ نتوان کردن» (همان/۱: ۱۰۹ و ۱۱۰).

۲-۱-۲. دوست دوست و دشمن دشمن بودن

«آتشک... سوگند خورد به یزدان دادار کردگار و به نور و نار و مهر و به نان و نمک مردان، و به نصیحت جوانمردان که آتشک غدر نکنند... و با دوست وی دوست باشد و با دشمن وی دشمن» (همان/۱: ۱۶۴). «شیرچنگال... سم اسب مرزبان شاه را بوسه داد و رکاب خورشیدشاه را بیوسید. سوگند خورد به یزدان دادار و به نور و نار و زند و پازند که... با دوستان ایشان دوست باشد و با دشمنان ایشان دشمن باشد» (همان/۲: ۶۱۱).

۲-۱-۲. دوری از گزافه گویی و به اتمام رساندن کار

عیاران معتقد بودند که مرد اگر می خواهد که وارد کار بشود باید آن را به اتمام رساند. «سمک گفت ای برادر، همه کاری به احتیاط به سر شاید بردن که کارها از گزاف کردن پشیمانی آرد،... و مرد باید که چون در کاری خواهد رفتن بیرون آمدن را طلب کند، تا او را آن کار مسلم باشد» (همان/۱: ۲۱۴). «...عالم افروز گفت: ای پهلوان، بگوی من ندانم، که عیبی نباشد در عیاری و شب روی... کج کلاه گفت: ای پهلوان، دعوی مردی کسی شاید که بکند که به جای آورد» (همان/۴: ۱۲۱). «عالم افروز گفت: ای برادر! نظر من درباره تو خطا نیست. می دانم که مردان لاف و گزاف نکنند» (همان/۳: ۱۱۸).

۲-۱-۲. مراد مردم به حاصل آوردن

«سمک گفت... که سر همه جوانمردان عالم تویی و در مشرق و مغرب نام جوانمردی تو رفته است، و سر همه جوانمردی مراد مردم به حاصل آوردن است» (همان/۱: ۵۸۳).

۲-۱-۲-۲۷. برای نام کار کردن، نه برای نان

«سمک گفت... و مردی نداشت عیار پیشه‌ام. اگر نانی یابم بخورم و اگر نه می‌گردم و خدمت عیاران و جوانمردان می‌کنم و کاریگری کنم که آن برای نام می‌کنم نه از برای نان» (همان/۱: ۲۹۷ و ۲۹۸).

۲-۱-۲-۲۸. به سرای زنان نرفتن

عیاران بر این عقیده بوده‌اند که مرد بیگانه نباید در خیمه و سرای زنان وارد شود، مگر اینکه خادمی خاص و دستوری ویژه داشته‌باشد. «سمک گفت: ای شاه، لالا صلاح نوبتی را بخوان، تا او را به خیمه مه‌پری برد. شاه گفت ای پهلوان، چه می‌گویی؟ مرد بیگانه در خیمه زنان چون رود؟» (همان/۱: ۶۲۵) «اگرچه بی‌ادبی بود آن گستاخی کردن و به سرای زنان رفتن، اما چون خادم خاص بود، نافرمانی نمی‌توانست کردن» (همان/۱: ۳۷۹ و ۳۸۰).

۲-۱-۲-۲۹. اعتقاد به قضا و قدر و کارساز بودن پروردگار

عیاران در داستان سمک عیار معتقدند که کارها فقط به وسیله زیرکی و مردی آنها انجام نمی‌پذیرد بلکه با دست خدا انجام می‌پذیرد و کارساز اصلی اوست، اما در عین حال از تلاش و کوشش نباید دست برداشت. «سمک عیار گفت: ای برادر، دل فارغ‌دار که از همه کس توان گریخت ولی از قضا نتوان گریخت. کار نه به مردی و جلدی ماست. یزدان می‌سازد که کارساز اوست» (همان/۱: ۴۱۰ و ۴۱۱). «سمک عیار گفت: ای خواهر، کارها یزدان می‌سازد، به مردی و عیاری ما نیست، اما جهد کنیم. باشد که بی‌رنجی توانیم گذشت یا به حیل و چاره خود را از میان ایشان بگذرانیم» (همان/۱: ۴۸۷).

۲-۱-۲-۳۰. حفظ نام و دوری از زیاده‌خواهی

«قطران گفت از بهر نان زیادت، نام خویش زشت نتوان کردن. نشاید بعد چندین سال در شاه خویش عاصی شدن و به ترک خان و مان گفتن.» (همان/۱: ۴۱۶)

۲-۱-۲-۳۱. جوانمردی و عیاری به عنوان بهترین و سخت‌ترین کار

«... آن جوان گفت ای مادر... من جان خویش از بهر زینهاریان دارم که در جهان هیچ بهتر از جوانمردی نیست...» (همان/۳: ۲۱۴). «...عالم همه نام و ننگ است و هیچ بهتر از جوانمردی نیست، تا ما را جاودان نام جوانمردی بودی» (همان/۱: ۲۵۳). «سهلو گفت: ای پهلوان، در جهان بهتر از جوانمردی نیست و سمک بسیار کار در جهان کرده‌است تا این نام یافته است و همه از جوانمردی که کار فرموده است...» (همان/۴: ۲۳۵) «شغال گفت ای فرزند، هیچ کار سخت‌تر از عیاری نیست» (همان/۱: ۴۶۳)

۲-۱-۲-۳۲. خواهر خود را از دست دشمن رهانیدن

در داستان سمک عیار آنجا که مه‌پری به خورشیدشاه نامه می‌نویسد و از سمک عیار که مه‌پری را خواهرخوانده خود می‌داند، می‌خواهد که او را از دست دشمن برهاند، نوشته

بود که: «...ای شاه،... جوانمردی آن نیست که دشمنی را بکشند. در چنین کار جوانمردی پدید آید که خواهر خود را از دست دشمن برهانی» (همان/۱، ۴۷۰)

۲-۱-۳۳. یاری کردن و رفع حاجت درماندگان

یکی از وظایف مهم اخلاقی عیاران این بوده است که چون کسی یاری بخواهد او را به جان و دل بپذیرند و در انجام یافتن مقصود او از هیچ کوششی دریغ نورزند. «روح افزا گفت: از جوانمردی امانت داری به کمال دارم و اگر کسی را کاری افتد و به من حاجت آرد... بدو یار باشم» (همان/ ۱: ۴۷ و ۴۸). خورشیدشاه به سرای عیاران می آید و برای رهایی برادرش فرخ روز و دیدار دختر فغفورشاه از ایشان یاری می جوید: «سمک عیار به زبان آمد و گفت ای استاد، شاهزاده را ناامید مگردان. او را امیدوار گردان که اگر او ناامید نبودی پیش ما نیامدی» (همان/۱: ۴۵).

۲-۱-۳۴. زینهار دادن (پناه دادن)

یکی دیگر از وظایف اخلاقی عیاران پناه دادن به پناهجویان بوده است. «روح افزا گفت: ... و اگر کسی در زینهار من آید، به جان از دست ندهم تا جانم باشد» (همان/ ۱: ۴۷ و ۴۸). «غورکوهی گفت: زینهاری از دست دادن نه کار من است، که کار ناجوانمردان بود. این مردی و جوانمردی مراست» (همان/۱: ۵۱۹ و ۵۲۰). «ماهوس گفت: ... نام نیک به دست می آوریم که تا این غایت هر که پناه به ما آورد... نگاه داشته ایم و به جان از دست ندادیم» (همان/ ۵: ۵۹۳). «... آن جوان گفت ای مادر، ... به یزدان دادار کردگار که اگر قاتل برادرم به زینهار من بیامدی او را به جان آزاد کردمی... که در جهان هیچ بهتر از جوانمردی نیست» (همان/۳: ۲۱۴).

۲-۱-۳۵. بخشودن

بخشش و درگذشتن از خطا و گناه دیگران نیز یکی دیگر از صفات جوانمردان بوده است. «سمک گفت: ای پهلوان اگر خواهر من به نادانی کاری کرد که مستوجب عقوبت است از وی به جوانمردی در گذار. اگرچه زن دانا و زیرک باشد، از کم عقلی کارها کند که مردم را ناخوش آید و باشد که از آن کردار، جهانی برباد آید. اکنون تمامی جوانمردی آن است که او را ببخشی» (همان/۱: ۵۷۵).

۲-۱-۳۶. پاس نمک را داشتن

یکی از صفات برازنده دیگری که می توان در آیین جوانمردی، به خوبی مشاهده کرد، پاس نمک را داشتن است؛ نمک کسی را خوردن و بر صاحب نمک خیانت کردن، کار ناجوانمردان است. «سیاه گفت ای پسر غور... تو بازگرد و برو که من از بهر حق نان و نمک غور، پدرت، با تو جنگ نکنم» (همان/۲: ۱۰۲). «کاوه گفت: تا این گمان نبوی که بنده از جان فدا کردن بترسید؛ اما شاه است و حق بسیار بدین بنده دارد؛ و بسیار شراب از

دست وی بسته‌ام و حق نان و نمک و حق شاه از دست بازداشتن نه از عقل بود؛... از بهر
حق نان و نمک من تیغ در روی وی نکشیدم.
حق نان و نمک حق دین است همه سوگند بخردان این است
حق نان و نمک تبه‌کردن بشکند مرد را سر و گردن

(همان/۴: ۲۳۷ و ۲۳۸)

۲-۱-۲. انتسابی نبودن زور و مردی

در داستان سمک عیّار، پهلوانان معتقد بوده‌اند که داشتن مردی و زور انتسابی نیست، بلکه پروردگار به هر که بخواهد زور و مردی می‌دهد. «دبور گفت: چنانکه پهلوانان می‌گویند زور و مردی به اصل و نسب نبوده‌است. هر که را یزدان مردی دهد، چه پاسبان و چه پادشاه» (همان/۲: ۳۲۳).

۲-۱-۲. گفتار چون کردار باید داشتن

«جنگجوی قصاب پیاده، سلیح پوشیده در میدان آمد. اسب به رفتن راست بداشت. گفت: ...قصاب که گوسفندان کشد گاوان هم تواند کشتن. نعره زد و خود را در پس اسپر پنهان کرد. گفت نامردی نتوان کردن. گفته خود بجای باید آوردن. چون آمدم هنری باید نمودن» (همان/۲: ۴۸۹). «عالم‌افروز گفت: ای پهلوان، گفتار چون کردار باید داشت» (همان/۳: ۱۴۲).

۲-۱-۲. بیهوده جان خود را بر باد نشاید دادن

عیّاران بر این عقیده بوده‌اند که باید در کارها با تدبیر عمل کرد و نباید بیهوده خود را در بلا افکند و جان خود را از دست داد. «...خورشیدشاه گفت ای شاه، من مرد وی نیستم که اول هر کار به دانستن است و حریف را به شناختن و به هرزه خود را در بلا نیفکندن» (همان/۲: ۷۶). «سمک گفت مکنید و به هرزه خود را بر باد نتوان دادن» (همان/۲: ۲۱۷). در نبرد خردک با پهلوانی به نام رعد، خردک به کج کلاه می‌گوید: «...من مرد او نیستم، چون سه چوبه تیرانداختم و رد کرد، حریف خود شناختم، که اصل مردی حریف شناختن است، جان خود به هرزه بر باد نشاید دادن» (همان/۴: ۱۲۱).

۲-۱-۲. نام نیکو داشتن

یکی دیگر از صفات بارز جوانمردان خوشنامی و نیک‌نام‌بودن آن‌هاست تا این حد که حتی اگر به کشته‌شدن آن‌ها بینجامد. «...اگر بازگردم نام من زشت گردد؛ مصلحت آن می‌بینم که با وی در آویزم. اگر کشته‌شوم نام نیکو بر من بماند» (همان/۲: ۲۰۶). نام نیک را بهتر از زر و گوهر می‌دانستند و برای به‌دست آوردن نام نیک خود، تمام دشواری‌ها و ناگواری‌های زندگی را تحمل می‌کردند. سمک گفت: «مردی نداشت عیّارپیشه‌ام. اگر

نانی یابم بخورم و اگر نه می‌گردم و خدمت عیاران و جوانمردان می‌کنم و کاریگری کنم که آن برای نام می‌کنم نه از برای نان» (همان/۱: ۲۹۷ و ۲۹۸). در داستان به نام‌هایی چون خورشیدشاه، فرخ‌روز، شغال پیل‌زور، سرخ‌کافر، گیتی‌فروز، کانونعیار، و... برمی‌خوریم که آنها نام نیک خود را به تمام دارایی و ثروت شاهان و فرمانروایان، عوض نکرده و به هیچ چیز دنیا فریفته نشدند. شاه غریب می‌گوید: «... و پادشاهی و جهان‌داری را اصل نام نیکوست و اگر نه آن هیچ نیست. بهتر از نام نیکو در جهان چیست؟ مرا باید که نام من به نیکویی در جهان برود» (همان/۴: ۳۳۲). «عاقلان از جهان جز نام نیکو برنگرفته‌اند و چهار چیز است که از آن نام نیکوست: اول سخاوت؛ دوم مستوری؛ سیوم دروغ ناگفتن؛ چهارم حق هر کس بشناختن» (همان/۱: ۲۲۳-۲۲۴). «... گیلک گفت ای جوانمردان! عالم برای نام‌آوری است و غوغای جهان برای یاد آوری» (همان/۳: ۷).

۲-۱-۲-۴۱. دل با زبان راست داشتن

«... شروان بشن سوگند خورد به یزدان دادار کردگار و به نار و نور و مهر و به نان و نمک جوانمردان، که آنچه گفتم راست گفتم و دروغ نگفتم و مگری و حیلتی نمی‌سازم و دل با زبان راست دارم» (همان/۴: ۲۹۵).

۲-۱-۲-۴۲. بی‌نیازی (قناعت) و بی‌ارزش بودن مال دنیا

عیاران خود را «ناداشت» می‌خوانند؛ یعنی تهیدست و از طبقه فرودستان و هرگز در برابر کوشش‌ها و فداکاری‌های خود چشم به مزد و پاداش ندارند: «صاحبخانه گفت ای خواهر! بدان که... مال دنیا در چشم من هیچ است بر هر چیز که قادر باشم می‌بخشم» (همان/۳: ۱۷). «طومار کمر گوهرنگار داشت. از میان باز کرد. پیش سمک نهاد... سمک آن کمر برگرفت و پیش طومار انداخت. گفت: مرا به مال دنیا چه حاجت است؟ همه عالم پیش من هیچ نیست؛ همه جهان مرا گوهر شب چراغ است» (همان/۵: ۴۰۷). «سمک گفت: ... من مردی ناداشت عیارپیشه‌ام... چه در خورد اقطاع و ولایت‌ام؟» (همان/۱: ۲۹۷ و ۲۹۸).

۲-۱-۲-۴۳. سخاوت به اندازه توان

«... و چهار چیز است که از آن نام نیکوست: اول سخاوت...» (همان/۱: ۲۲۳ و ۲۲۴). «صاحبخانه گفت ای خواهر! بدان که من زنی دلاله‌ام و مرا هاجر دلاله گویند. خواهم که در جوانمردی بر مردان عالم پیشی کنم. مال دنیا در چشم من هیچ است بر هر چیز که قادر باشم می‌بخشم» (همان/۳: ۱۷).

۲-۱-۲-۴۴. حق دیگران را شناختن

«... که عاقلان از جهان جز نام نیکو برنگرفته‌اند و چهار چیز است که از آن نام نیکوست: ... چهارم حق هر کس بشناختن» (همان/۱: ۲۲۳ و ۲۲۴).

۲-۱-۲-۴۵. خیانت نکردن

«جراح را در عقابین کشیدند و دست چوب بر وی گشادند. زرنديات گفت: ... این راز آشکارا مکن، که نامردی باشد از برای صد چوب یا هزار چوب مردی را باز دادن. زنهار، به زخم چوب مردن به باشد از خیانت کار فرمودن...» (همان/۱: ۸۹). «هاجر سوگند خورد و عهد کردند که تا اختیار در کف دارند به یکدیگر خیانت نکنند...» (همان/۳: ۱۷). «شیرچنگال چون بشنید سم اسب مرزبان‌شاه را بوسه داد و رکاب خورشیدشاه ببوسید. سوگند خورد به یزدان دادار و به نور و نار و زند و پازند که... و خیانت نیندیشد» (همان/۲: ۶۱).

۲-۱-۲-۴۶. نیکی کردن

«روح افزا گفت: به یزدان دادار پروردگار آمرزگار و به جان پاکان و راستان که... نیکی بکنم و در نیکی کردن تقصیر نکنم» (همان/۱: ۴۹).

۲-۱-۲-۴۷. دو هوا نبودن

«خروش از لشکر قابوس برآمد پس هم چنین مرد در میدان می آمدند و گیل ایشان را می افکند،... طومار بشنید. روی به میدان نهاد تا پیش گیل آمد. گیل چون او را بدید، گفت: ای پهلوان بی حفاظ، کسی چنین کار کند که تو کردی؟ به نامردی خود را برآوردی؛ دو هوا بودن کار نامردان است...» (همان/۵: ۳۹۲).

۲-۱-۲-۴۸. با دشمنان زندگی کردن

«مرزبان‌شاه گفت: جان پدر، آنچه عالم‌افروز گوید مصلحت است. جز گفتار وی قبول مکن. مصلحت او بهتر داند. تو او را به زبان می‌دار تا ابان دخت پدیدار آید. مرد باید که با دشمنان زندگانی بکند و اگر نه با دوستان همه کس توانند بود...» (همان/۲: ۳۳۲).

۲-۱-۲-۴۹. هر که او را سخن درد نکند نامرد باشد

«پس هر مژگیل آواز داد که شاه کجا رفت،... بگو تا در میدان آید و تیغ برکشیده، مردی نماید که در میدان تیغ برکشند. قزل‌ملک چون این بشنید برآشفته... قزل‌ملک بخروشید... گفت: هر که او را سخن درد نکند او نامرد باشد که در عرب مثل زده‌اند؛ ضرب‌اللسان اشد من ضرب [ب]اللسان. مرا دل درد می‌کند و تو خبر نداری» (همان/۱: ۳۵۴).

۲-۱-۲-۵۰. بدنامی در ریختن خون زنان

«فرخ‌روز دست برآورد و آن گرز چون سیبی از زمین بر بود و گرد سر بگردانید. پیش از آنکه گرز فرود آورد گفت: شاد باش ای ملکه،... اکنون بازگرد که اجازت داری که خون ریختن زنان پیش ما پسندیده نیست...» (همان/۳: ۱۴۹). «... که زنان را کشتن شرط نیست؛ او را نکشد، نام خود زشت نگرداند» (همان/۵: ۳۹۸).

۲-۱-۲-۵۱. مرد بودن مرد

«روئین برآشفت و گفت: بنگر که قصابی چه شطارت می‌نماید و مرا در میدان می‌خواند؛ اما مرد باید که مرد باشد، چه قصاب و چه لشکری. این بگفت و به میدان آمد...» (همان/۴: ۲۵۸).

۲-۱-۲-۵۲. مکر و حيله نساختن

«...شروان‌بشن سوگند خورد به یزدان دادار کردگار و به نار و نور و مهر و به نان و نمک جوانمردان، که آنچه گفتم راست گفتم و دروغ نگفتم و مکر و حیلتی نمی‌سازم و دل با زبان راست دارم...» (همان/۴: ۲۹۵). «...مطیخی گفت ای عالم‌افروز، هرکجا روم با شمام. عالم‌افروز گفت سوگند خور که راز ما آشکارا نکنی و حیلت نسازی و ما را درنспاری و غدر نکنی...» (همان/۵: ۶۱۴).

۳. نتیجه گیری

از داستان سمک عیار دربارهٔ اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران اطلاعات زیادی به دست می‌توان آورد. از جملهٔ این اطلاعات اجتماعی رسوم مربوط به عیاران یا جوانمردان در جامعهٔ آن روزگار و قبل از آن است. سمک عیار فقط داستانی عاشقانه نیست، بلکه می‌توان گفت که یک حماسه منثور است که متعلق به طبقات متوسط و پایین جامعه و برخوردار از فرهنگ والای انسانی بوده و به گونه‌ای شفاهی نقل می‌شده تا آنکه مکتوب شده‌است. داستان‌های عامیانه، اصلی بسیار کهن در تاریخ زندگی یک قوم دارند. در این داستان، عیاران و جوانمردان به همه اصل‌های اخلاقی، انسانی، اجتماعی، معنوی و مردمی معتقد و پایبندند. در این کتاب از نظر عیاران، جوانمردی دارای اصول، آیین‌ها، رسوم و اوصاف اخلاقی ویژه‌ای است که در جای‌جای کتاب به تناسب سخن ذکر شده. آنچه براساس این کهن‌ترین اثر عیاری-پهلوانی می‌توان گفت این است که آیین جوانمردی، و در نتیجه عیاری-پهلوانی، سنتی است اجتماعی و بسیار کهن. شواهدی که در داستان سمک عیار و جود دارد ما را بر آن می‌دارد که باور کنیم اصل این اثر اسلامی نیست و به احتمال قوی، مربوط به دورهٔ اشکانیان است. جوانمردی، آیینی ایرانی است که سرچشمه‌های آن را در کیش‌های ایرانی باستان می‌توان جست. در کتاب سمک عیار، اکثر جاها، پهلوان و عیار یکی دانسته شده‌است. صفاتی چون دلیری، پارسایی، مهرورزیدن، بر سر قول ایستادن، شکیبایی، به شب بیدار ماندن و مردمان را پاسبانی کردن، از خصوصیات مشترک پهلوانی و عیاری است. از داستان سمک عیار برمی‌آید که عیاران و پهلوانان، با نام جوانمردان در میان تودهٔ مردم سخت نفوذ داشته‌اند. این دلاوران جوانمرد در زندگی خود به دنبال شاه دادگر می‌گشتند تا به یاری او جهان را از پلیدی آزاد سازند. محرومیت عده‌ای از طبقات

پایین جامعه و عدم توجه دولتمردان به آنها باعث شده که گروه‌هایی خودجوش تحت عنوان عیاران و جوانمردان پیاخیزند و با گرفتن اموال دشمنان آنها را به فقرا ببخشند. در پایان امیدواریم که اینگونه پژوهش‌ها بتواند در تعلیم و پرورش جوانان این مرز و بوم و سوق دادن آنان به مطالعه متون کهن و غنی ایرانی و اسلامی و خصلت‌هایی چون جوانمردی، خردورزی و عدالت پروری و... همچنین کم‌رنگ نمودن فرهنگ‌های مهاجم که در لابه‌لای فیلم‌ها و داستان‌های بیگانه نهفته است، مفید باشد.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. افشاری، مهران و مهدی مدائنی. (۱۳۸۱). **چهارده رساله در باب فتوت و اصناف**. تهران: چشمه.
۲. افشاری، مهران. (۱۳۸۴). **آیین جوانمردی** (مرام و سلوک طبقه عامه ایران). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۳. الراجانی، فرامرز بن خداد بن عبدالله الکاتب. (۵۳-۱۳۳۷). **سمک عیار** (۵ جلد). مقدمه و تصحیح پرویز نائل خانلری. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۴. بهار، محمدتقی. (۱۳۷۵). **سبک شناسی** (۳ جلد). تهران: امیرکبیر.
۵. بهار، مهرداد. (۱۳۷۴). **جستاری چند در فرهنگ ایران**. تهران: فکر روز.
۶. بیغمی، محمدبن احمد. (۱۳۳۹-۱۳۴۱). **اداب‌نامه** (۲ جلد). تصحیح ذبیح الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۷. **تاریخ سیستان**. (۱۳۱۴). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: زوآر.
۸. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴). **دیوان حافظ**. تصحیح دکتر قاسم غنی. تهران: دانشگاه تهران.
۹. حسن‌آبادی، محمود. (۱۳۸۰). **مکتب اصالت زن در نقد ادبی**. مشهد: نیکونشر.
۱۰. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). **حماسه** (پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی). تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۱۱. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۵). **لغت‌نامه**. تهران: مجلس شورای ملی.
۱۲. دهستانی، حسین بن احمد. (۱۳۶۰). **فرج بعد از شدت**. با مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۳. رزمجو، حسین. (۱۳۷۲). **انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی**. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۴. رواقی، علی. (۱۳۶۴). **قرآن قدس** (۲ ج). تهران: مؤسسه فرهنگی شهید رواقی.

۱۵. ریاض، محمد. (۱۳۸۲). **فتوت نامه**. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
۱۶. صراف، مرتضی. (۱۳۷۰). **رسایل جوانمردان** (مشمول بر هفت فتوت نامه). مقدمه و خلاصه فرانسوی هانری کرین. تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه و انتشارات معین.
۱۷. صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۵). **تاریخ ادبیات ایران** (۴ جلد). تلخیص از محمد ترابی. چ بیست و پنجم. تهران: ققنوس.
۱۸. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۸۳). **قابوس نامه**. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۹. کاشفی سزواری، مولا حسین و اعظ. (۱۳۵۰). **فتوت نامه سلطانی**. تصحیح محمدجعفر محبوب. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۰. کرین، هانری. (۱۳۸۵). **آیین جوانمردی**. ترجمه احسان نراقی. تهران: سخن.
۲۱. مقدادی، بهرام. (۱۳۸۷). **فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی**. تهران: فکر روز.
۲۲. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۴). **شهر سمک**. تهران: آگاه.

ب. مقاله‌ها

۲۳. حسام‌پور، سعید (۱۳۸۴). «نقش عیاری در فرهنگ و تمدن ایرانیان». **مجله مطالعات ایرانی**. س ۴، ش ۸.
۲۴. حسن‌آبادی، محمود. (۱۳۸۶). «سمک عیار: افسانه یا حماسه؟». **مجله دانشکده ادبیات علوم انسانی مشهد**. شماره ۱۵۸. سال ۴۰.
۲۵. شکی، منصور. (۱۳۷۲). «درست دینان». **مجله معارف**. دوره دهم. شماره ۱.
۲۶. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۱). «نگاهی به طراز الاخبار». **مجله نامه بهارستان**. سال سوم. شماره ۱.
۲۷. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۴۸). «آیین عیاری». **مجله سخن**. دوره نوزدهم. شماره ۱ تا ۶.

